

واقدامات آنهاست یا اینکه کلید تصمیم‌گیری بخشی از آنچه به‌عنوان مشکلات فرهنگی و اقتصادی مطرح می‌کنند نزد دستگاه‌ها و مراکز تحت‌تولیت آنها قرار دارد.

به‌عنوان مثال در فهرست مشکلات اقتصادی که هر کدام دستمایه سرمقاله‌ها، جنجال‌های خبری و سخنرانی جناح مخالف قرار گرفته کسی نیست که نداند راه‌های برون‌رفت از بن‌بست سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال به اراده چه تشکیلاتی ختم می‌شود، یا آسیب‌های جدی بر ساختار اقتصاد مولد در چه مقطعی و با سیاست‌ها و قوانین چه کسانی وارد شد. حداقل این اندازه روشن است که اندیشه بلند آرزو سازی و خصوصی سازی در پروسه مدیریتی. حمایتی کدام طیف از تصمیم‌گیران سیاسی، کوچک و سترون شد. در حیطه فرهنگ نیز که کارنامه نویسان جناح منتقد حتی پیش از ورود روحانی به حوزه دولت، مواضع و داوری خود را بسته بودند، روحانی و همکارانش سخنان بسیاری برای گفتن دارند.

این پرسش که چرا طیف منتقدان و مخالفان دولت اعتدال در قضاوت آنچه امروز در جامعه می‌گذرد، چنین شتابان در وادی انکار و تحریف گام برمی‌دارد، یک پاسخ قابل تأمل دارد، پاسخی که نقطه آسیب روحانی محسوب می‌شود؛ آنها دریافته‌اند که روحانی برای دفاع از خود هیچگاه گذشته را نفی نخواهد کرد. منطق وفاداری او به نظام حکم می‌کند که اوضاع‌ها و ناهنجاری‌ها را در حوزه فرهنگ و سیاست به رخ «دیگران» نکشد. افشاگری به‌عنوان شیوه‌ای مرسوم و موجه در بیان واقعیت‌های عملکرد یک مدیر مسئول هیچگاه در مشرب روحانی جای نداشته است. در حالی که تجربه ۱۰ سال حضور او در مدیریت حوزه امنیت کافی بود که او باتکیه بر این پشتوانه ادعای مخالفان را به چالش کشد.

#### ■ سوم، دولت واسطه



از ویژگی‌های بارز فرهنگ سیاسی ایرانیان، دشواری دستیابی به اجماع ملی مثبت در ارزیابی کارنامه چهره‌های شاخص سیاسی است. این واقعیت ناگوار، نه ناشی از سخت‌گیری منطقی ایرانیان، بلکه نشأت گرفته از برخورد های احساسی و جناحی است که موجب می‌شود تا پس از طرح نام هر شخصیتی، بلافاصله، افراد و گروه‌هایی در صدد تخطئه وی برآمده و بکوشند او را از نقطه اوج «خدمت» به ملت تا حضيض «خیانت» به هموطنان پایین آورند. در این میان برداشت مثبت از منش سیاسی روحانی، تنها نیمی از واقعیت چهره او نزد افکار عمومی است، زیرا هنگامی که نوبت قضاوت درباره میزان توفیق پرچم‌دار اعتدال، در آسیب‌زدایی از ساختار قدرت فرامی‌رسد، قضاوت‌های متفاوت و حتی متعارف‌ی، مجال بروز و ظهور می‌یابند. پاره‌ای، ضمن تأکید بر عدم تناسب اختیارات و وظایف ریاست قوه مجریه و بیادآوری سنگ‌اندازی‌های مستمر و کمرشکن مخالفان، دستاوردهای حسن روحانی را فراتر از انتظارات واقع‌گرایانه می‌دانند. برخی به توفیق نسبی وی اشاره می‌کنند و همزمان با پذیرش وقوع پیشرفت‌های اصلاحی در فرهنگ سیاسی ایرانیان، از ظرفیت‌های موجود، ولی استفاده نشده، توسط رئیس‌جمهوری انتقاد می‌کنند و شماری، خدمات وی را در قیاس با فرصت‌سوزی‌های سترگ، ناچیز می‌پندارند و ظفرمندی مخالفان را معلول عدم ایستادگی قاطع رئیس‌جمهوری اصلاح‌طلب در قبال رقیب می‌دانند.

باورمندان به توفیق نسبی یا عدم توفیق حسن روحانی، همواره با این سؤال مواجه بوده‌اند که رئیس‌جمهوری مفید به الزامات شعارهای اعتدال‌گرایانه، در حوزه تفکر و رفتار سیاسی شخصی، چرا و چگونه در شش سال ریاست جمهوری، کارنامه‌ای بر جای می‌گذارد که با انگیزه و اهداف اصلی او در اصلاح ساختار سیاسی نامنتطبق است؟ برای پاسخ به این سؤال، معمولاً از نقش مقاومت‌های سازمان‌یافته یاد می‌شود که در قالب بحران‌های عدیده، دولت را از تمرکز توان در حوزه‌های هدف‌گیری شده اصلاحات، بازداشت و به درج‌ازدن عقب‌نشینی پس از پیشروی‌های اولیه واداشت. چنین پاسخی، هر چند بخشی از واقعیات را در خود نهفته دارد، اما به نوبه خود، این پرسش اساسی‌تر را بی‌پاسخ می‌گذارد که چرا حسن روحانی در برخورد با

بحران‌سازان، از تمام ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل سیاسی و اجتماعی خویش بهره‌نگرفت تا با فائق آمدن بر کار شکنی‌ها، سرعت و عمق اصلاحات مقبول خود را به نحو شایسته و بایسته‌ای تنظیم کند؟ فهم پاسخ این پرسش کلیدی در گرو شناسایی روش‌شناسی فردی رئیس‌جمهوری و نوع نگاه وی به جایگاه سیاسی و وظیفه تاریخی خود در جغرافیای نظام جمهوری اسلامی ایران است. روحانی همانند هر بازیگر سیاسی دیگر، اهداف متعددی را در ذهن داشت و این اهداف را بر اساس درجه اهمیت آنها اولویت‌بندی کرده و مصمم بود در صورت وقوع تراجم و تداخل میان اهداف متنوع، اهداف دارای اولویت پایین‌تر را فدای اهدافی کند که از درجه اولویت بالایی برخوردارند. از این منظر، اولویت اول و غیر قابل‌تعویض حسن روحانی، حفظ نظام بود. باور او به ضرورت اصلاحات، صرفاً بر خاسته از هدف استحکام پایگاه مردمی آن و ارتقای مشروعیت نظام بود. در واقع، اصلاحات و الزامات آن برای حسن روحانی، هدف اصلی تلقی نمی‌شد، بلکه ابزاری کارآمد بود تا از طریق آن، دلبستگی و علاقه شهروندان به حاکمیت را افزایش دهد و تأمین هدف اصلی یعنی رفع تهدیدات داخلی و خارجی و نهایتاً استمرار نظام را امکان‌پذیر سازد.

#### ■ روحانی در میانه

درباره کارنامه دولت روحانی جای سخن بسیار است. بی‌هیچ تردیدی دولت روحانی در تمامی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و نیز در قلمرو روابط جهانی دستاوردهای مثبتی داشته است.

اما این قلم در این مجال قصد واکاوی و سنجش این موضوعات را ندارد، نه در زمینه شخصیت فردی روحانی و نه درباره کارنامه او و دولتش در این شش سال. از مجموع آنچه روحانی در دوران ریاست جمهوری‌اش ارائه کرد می‌توان به یک نتیجه اساسی دست یافت و آن الگوی تازه و خاصی از «دولت» در نظام سیاسی ایران امروز است.

روحانی به گونه‌ای هوشمندانه و زیرپوستی، نرم‌ترمک‌الگوی جدید از روابط دولت با مجموعه حاکمیت ارائه کرد که آن را «دولت واسطه» می‌توان نامید. دولتی با روابط متناسب، از یک سو با رأس حاکمیت و از سوی دیگر با متن جامعه (مردم).

روحانی با آنکه از آغاز با وجهه‌ای متفاوت و متمایز از دولت‌های پیشین و عمدتاً با رویکردی انتقادی نسبت به مناسبات قدرت و مردم و با تأکید و پافشاری بر حاکمیت مطلق قانون به صحنه آمده بود و به لحاظ همین تغییر و تفاوت در گفتمان، مورد اقبال غیرمنتظره مردم قرار گرفت، اما در ادامه راه انگاره تازه‌ای را برای پیشبرد و تعمیق و استواری و ماندگاری گفتمان مورد نظرش ترجیح داد که باتکیه بر تجربیات یکی، دوسال آغازین ریاست جمهوری‌اش و با ارزیابی واقع‌بینانه و عقلانی ویژگی‌های ساختاری نظام قدرت در ایران امروز و با شناسایی دقیق قانون‌های آشکار و پنهان تأثیرگذار بر حاکمیت و نیز با درک منطقی از محدودیت‌ها و مقدرات خویش بویژه در عرصه افکار عمومی و میزان تأثیرگذاری نخبگان، سرانجام بر وسوسه انتظارات حداکثری فائق آمد و تحقق دموکراسی محض و جامعه مدنی خالص را در پیشگاه «تئوری بقا» ی گفتمان واقع‌گرای پیشکش کرد و به الگوی میانه‌ای رسید که در قالب «دولت واسطه» متجلی شد.

از آن پس روحانی به گونه‌ای در میانه صف‌بندی دوار دوگانه «حاکمیت» و «مردم» سینه سپر کرد و از هر دوسو آماج خواسته‌ها و فشارها قرار گرفت، اما هرگز حاضر نشد خالی کند. او موج دامن‌گستر انتظارات اجتماعی مردم و مطالبات اصلاح‌طلبانه جبهه منتقد دوستان و همفکران خود را هر روز بیش از پیش تحمل می‌کرد و به لحاظ آنکه با مبادی و سرچشمه‌های اصیل و ناب این موج همسویی و خویشاوندی داشت و اساساً خود منادی آن بود، می‌کوشید به روش و شیوه خاص خود آن را با دستگاه هاضمه حاکمیت سازگار کند. از سوی دیگر نیز ناچار بود از هر گونه شائبه ساختار شکنی بپرهیزد و بنابراین بخش دیگری از هویت و حیثیت خویش را اگر و گاه ذه‌نیت زدایی و تحکیم اعتماد مجموعه حاکمیت قرار داده بود.

به این ترتیب، بزرگ‌ترین دستاورد روحانی در دوران ریاست جمهوری‌اش خلق وادامه حیات «دولت واسطه» بود که در واقع ایجاد تراز تازه‌ای از دولت در یک نظام ایدئولوژیک به شمار می‌رود. دولتی که ماهیت کاملاً ملی دارد و رویکردی دوسویه؛ اینچنین است که رنگ روحانی رنگ اعتدال است و بس. روحانی رنگ عوض نکرده است؟ روحانی با واقع‌بینی مسیر دولت را گشاده است. شاید روحانی به دلایلی در دولت دوم خود گفتمان اقتصادی‌اش را از دست داد یا حداقل نامنسجم بود، اما در سیاست خارجی عقب‌نشینی نکرد و از هر روز نه‌ای استفاده کرد تا دیپلماسی حرف نخست را بزند؛ سخت بود ویران‌مصاب، اما ادامه یافت هر چند در نیمه دوران دوم او با چالش‌های ترامپ مواجه شد ولی به شکست نیجامید. جهان را همراه خود کرد. در سیاست داخله هر چند گفتمانی را خلق نکرد اما از شعارهایش عقب‌نشست. او همان روحانی بود که از حفاظت از حقوق عامه و مطالبات عمومی غافل نبود؛ کندپیش‌رفت ولی جلوبرد. فیلترینگ را برنداشت اما از تقویت بستر فضای مجازی کوتاه نیامد، در پیش‌پرده نگفت چقدر تذکر و اخطار قانونی اساسی داده که در حقوق عامه کوتاهی شده اما در پشت‌پرده نامه‌نوشت و اخطار کرد اما نخواست علنی کند. درست است که برخی وزیرانش ضعیف‌تر از وزیران قبلی بودند اما گفتمان اعتدالی رنگ نیاخت. می‌توان گفت حسن روحانی در دولت دوم خود آن نبود که باید بود شاید کم حرف زد کم فریاد زد اما روحانی همان روحانی ۹۲ بود؛ در میانه مردم و حاکمیت.